

مرد فقیری بود که همسرش کره می ساخت و او آن را به یکی از بقالی های شهر می فروخت.

آن زن کره ها را به صورت دایره های یک کیلویی می ساخت.

مرد آن را به یکی از بقالی های شهر می فروخت و در مقابل مایحتاج خانه را می خرید.

روزی مرد بقال به اندازه کره ها شک کرد و تصمیم گرفت آنها را وزن کند.

هنگامی که آنها را وزن کرد، اندازه هر کره ۹۰۰ گرم بود. او از مرد فقیر عصبانی شد و روز بعد

به مرد فقیر گفت:

دیگر از تو کره نمی خرم، تو کره را به عنوان یک کیلو به من می فروختی در حالی که وزن آن ۹۰۰

گرم است.

مرد فقیر ناراحت شد و سرش را پایین انداخت و گفت:

ما وزنه ترازو نداریم و یک کیلو شکر از شما خریدیم و آن یک کیلو شکر را به عنوان وزنه قرار

می دادیم.